

جوانی که استراتژی جنگ را تغییر داد



حسن باقری از کسانی بود که با قدرت بالا در تجزیه و تحلیل، شیوهی نبرد را براساس واقعیات پیش رو تعیین می‌کرد؛ آن‌چنان‌که سه ماه پس از آغاز جنگ و در اوج ناامیدی فرماندهان نظامی نوشت: «باید به خود جرئت داد که این نوع جنگیدن به درد نمی‌خورد و لازم است که استراتژی این جنگ عوض شود.»

حسن باقری از کسانی بود که با قدرت بالا در تجزیه و تحلیل، شیوهی نبرد را براساس واقعیات پیش رو تعیین می‌کرد؛ آن‌چنان‌که سه ماه پس از آغاز جنگ و در اوج ناامیدی فرماندهان نظامی نوشت: «باید به خود جرئت داد که این نوع جنگیدن به درد نمی‌خورد و لازم است که استراتژی این جنگ عوض شود.»

به گزارش خبرگزاری فارس از تبریز، نهم بهمن ماه مصادف است با شهادت جوانی که رهبر انقلاب از او تعبیر به «استراتژیست نظامی» کرده است. غلامحسین افشردی یا بهتر بگوییم شهید حسن باقری، «جوان مؤمن انقلابی» بود که رهبر انقلاب در توصیف ایشان چنین گفته اند: «شهید حسن باقری بلاشک یک طراح جنگی است. هرکس منکر این معنا باشد، اطلاع ندارد؛ و الا کسی اطلاع داشته باشد، خواهد دید که واقعا این جوان بیست و چند ساله یک طراح جنگ است. کی؟ در سال ۱۳۶۱؛ کی وارد جنگ شده است؟ در سال ۱۳۵۹. این مسیر حرکت از یک سرباز صفر به یک استراتژیست نظامی، یک حرکت بیست ساله، بیست و پنج ساله است؛ این جوان در ظرف دو سال این حرکت را کرده است!» احمد دهقان، نویسنده و پژوهشگر دفاع مقدس در یادداشت زیر به تبیین چگونگی این فرآیند پرداخته است.

حسن باقری (غلامحسین افشردی) در ۲۵ اسفند ۱۳۴۴ در تهران به دنیا آمد و هنوز ۴۵ روز مانده بود وارد ۲۷ سالگی شود که در ۹ بهمن ۱۳۶۱، در شمال فکه، با دنیای ما خداحافظی کرد. او فقط ۲۸ ماه در جنگ هشت ساله حضور داشت، اما هرگاه صاحب نظران دفاع مقدس درباره آن دوران به گفت و گو می‌پردازند، از این فرمانده با عناوینی مانند نابغه، درشت مغز، بسیار باهوش، استراتژیست، طراح، پدر جنگ در سپاه و... نام می‌برند. این القاب چنان با نام او عجین شده است که هیچ گاه درباره ی کس دیگری این گونه صحبت به میان نمی‌آید. او که بود و چه کرد که امروز دو دهه پس از خاموش شدن آتش توپخانه ها، نامش همچنان برده می‌شود؟ نقش او در آن ۲۸ ماه چه بود که جملات این چنینی در وصف وی گفته شده است؟ آیا او در طی جنگ تحمیلی، چنین چهره ای از خود نشان داد یا قبل از آن نیز در زندگی شخصی، دارای چنین ویژگی هایی بود؟

خصوصیات فردی شهید حسن باقری

برای آشنایی ابتدایی با تاریخچه ی چنین تعاریف و القابی، می‌توان به گفته های شهید محمدابراهیم همت استناد کرد. او در سال ۱۳۶۲ درباره ی حسن باقری چنین گفته است: «خدا شاهد است که در میان فرماندهان ما، تعقل و اندیشه ی ایشان بی نظیر بود. طرح مانوری که شرح می‌داد، در اولین شرح، انسان می‌پذیرفت و مطلب برایش جا می‌افتاد. غیر از این مسئله ی اندیشه اش، در جنگ صلابت و استقامت خاصی داشت. یکی از ویژگی های خاص او این بود که صبح عملیات، زیر آتش سنگین می‌آمد توی خط و سرکشی می‌کرد و محکم برخورد می‌کرد. اگر واحدی سستی می‌کرد، بازخواست می‌کرد. خدا شاهد است که در کمتر فرماندهی این صفات را دیده بودم؛ این قدر مهربان باشد و این قدر عالی. بعد از حسن باقری، دیگر کسی پیدا نشد.»

درباره ی نبوغ و شرایط ظهور و بروز او، بسیار گفته شده است، از جمله آسان انجام دادن کاری که در روزهای غیرطبیعی برای دیگران مشکل است. نبوغ غلامحسین افشردی (آن‌چنان‌که به طور مکرر در گفته ها می‌بینیم)، چیزی ورای زندگی بشری نبود، بلکه او قدرت آن را داشت که در سختی ها، با رنج و پشتکار، در راهی گام بردارد که دیگران آن را یک استعداد خارق العاده نامیده اند. عمده ی این استعداد از شناخت فرصت ها، تصمیم گیری براساس آگاهی دقیق و تلاش و پشتکار به دست آمده است.

شناخت او، بدون آگاهی اجمالی از زندگی وی و وضعیت روزهای آغازین جنگ، ناممکن است، زیرا دفاع مقدس بود که این جوان گمنام را تبدیل به مشهورترین استراتژیست نظامی جنگ تحمیلی کرد.

در ۲۵ اسفند ۱۳۳۴ (سوم شعبان ۱۳۵۷ قمری) در بیمارستان مادران تهران به دنیا آمد. هیچ کس امیدی به زنده ماندن کودک نارس خانواده نداشت. هفت ماهه به دنیا آمد و یک کیلو و هشتصد گرم وزن داشت. مادر او را در سرمای زمستان، در پارچه ای پیچید و گذاشت زیر کرسی. تا یک ماه با قاشق، شیر در دهان او ریختند تا توانست جان بگیرد.

در سال ۱۳۵۴ دیپلم ریاضی خود را گرفت و در کنکور دانشگاه ها شرکت کرد. رشته ی دام پروری دانشگاه رضاییه

(ارومیه) را انتخاب کرد. رشته ی دام پروری مورد علاقه اش نبود و با روح پرتلاطم وی سازگاری نداشت. سه ترم خواند و از تحصیل در این رشته چشم پوشید. مجدداً در کنکور سال ۱۳۵۸ با رتبه ی ۱۰۴ در رشته ی حقوق قضایی دانشگاه تهران قبول شد. به دانشگاه رفت، اما در آنجا هم به دنبال گمشده ی خود می گشت. با انقلاب فرهنگی، دانشگاه ها تعطیل شد. این بار فعالیت خود را در روزنامه ی «جمهوری اسلامی» ادامه داد. در همین زمان، گروه کوچکی در سپاه پاسداران، واحدی به نام اطلاعات راه اندازی کرده بودند که عمده ی فعالیت آن، جمع آوری اخبار و اطلاعات از گروه های سیاسی بود. او با نام مستعار حسن باقری، به واحد اطلاعات سپاه پیوست.

زندگی حسن باقری تا قبل از این دوره، دوره های متفاوتی را طی کرده است. حتی گاه راهی را رفته و از نیمه راه بازگشته است، از جمله تحصیل در رشته ی دام پروری دانشگاه ارومیه. اما نکته ی مهم این است که برای فرود آمدن در آشیانه ی مقصود، پرواز بر فراز کوه های متفاوتی را تجربه کرد که هریک از آن تجربیات، بعدها توانست مورد استفاده اش قرار گیرد.

تصمیم متفاوت باقری در زمان جنگ

به هنگام هجوم ناگهانی دشمن در سال ۱۳۵۹، از گوشه و کنار کشور، عده ی بسیاری راهی جبهه ها شدند. حسن باقری در جنوب همه را بهت زده یافت. مسئولین سردرگم بودند و مردم، وحشت زده از بمباران های متوالی، در فکر راه چاره برای پنهان شدن یا فرار از شهر بودند. حتی نیروهای ارتش نیز واحدهای محدودی را در مرزها قرار داده بودند و ارتش عراق با در هم شکستن مقاومت آن ها، با دوازده لشکر در حال پیشروی بود.

در اهواز شایعات مختلفی پخش شده بود. هیچ کس از مقامات مسئول از میزان پیشروی دشمن خبر دقیقی نداشتند. گاه بعضی از شهرها و نقاط مهم مرزی ازدست رفته قلمداد می شد و بعد خبر جدیدی می آمد که آن منطقه در دست نیروهای خودی است و چند نفری در حال مقاومت هستند. اخبار متناقض، مسئولین نظامی و شهری را سردرگم کرده بود.

حسن باقری، برخلاف بسیاری از مبارزان که دارای نام های مشهوری نیز بودند، تفنگ به دست نگرفت و به مقابله با تانک های دشمن نشتافت. او راهی دیگر برگزید و این مسیر متفاوت و استثنایی، آغاز راهی بود که درباره ی آن بسیار گفته شده است. بهترین کار را در شناسایی دشمن دانست و در این راه، تجربیات کوتاه مدت در واحد اطلاعات سپاه پاسداران، روزنامه نگاری و... به کمکش آمدند. گویی دست تقدیر، غلامحسین افشردی را به راه هایی کشانده بود که در جنگ، حسن باقری را بسازد!

او یک اتاق را به عنوان اطلاعات نظامی انتخاب کرد. نقشه های منطقه را دورتادور دیوار چسباند و آخرین اخبار نبرد را روی نقشه پیاده کرد. ابتدا خودش و چند نفری که به او ملحق شدند، با موتور، ماشین و هر وسیله ای که داشتند، به محورهای ورودی دشمن می رفتند و به جمع آوری اطلاعات می پرداختند. بلافاصله ارتباط با مراکز مختلف در استان خوزستان و تهران برقرار شد تا اطلاعات ردوبدل شود. هنوز یک هفته از شروع جنگ نگذشته بود که این اتاق، مهم ترین منبع اطلاعاتی به شمار می رفت. آن ها می توانستند بفهمند دشمن در کجاست، چه تعداد نیرو دارد، هدفش چیست، برای چه آمده است، تا کجا می خواهد برود و... همان چیزهایی که او در دوره ی کوتاه روزنامه نگاری آموخته بود! گویی تمام تجربیات گذشته (که در ظاهر، پراکنده و نامربوط به نظر می آمدند) برای چنین روزهایی اندوخته شده بود.

جوانی که هنوز محاسنش کامل نشده بود

محمدجعفر اسدی، از فرماندهان زبده ی دفاع مقدس، آن روزها را چنین روایت کرده است: «آمدیم گلف. روزهای اول جنگ بود. دیدم نوجوانی یک چهارپایه گذاشته زیر پایش و روی دیوار نقشه می چسباند. پیش خودم گفتم دلشان خوش است آمده اند جنگ. جنگ تیر و تفنگ می خواهد! تا آن موقع، پشتش به ما بود. وقتی برگشت، دیدم جوانی است که حتی محاسنش کامل نشده. با او صحبت کردم و او گفت هر روز یک گزارش به من بدهید و ما باید در جریان ریز کارهای

جبهه ی فارسیات باشیم. در همین حین، چشمش به نوشته ای افتاد: ۲۰ درصد اطلاعات + ۸۰ درصد عملیات = ۱۰۰ درصد پیروزی. کاغذ را از روی شیشه گند و گفت: این فرمول غلط است. اطلاعات و عملیات مقوله ی جداگانه ای هستند و من می گویم اطلاعات ۱۰۰ درصد است. با دلایلی که آورد، دیدم عجب آدم فهمیده ای است. بعد همه ی اطلاعاتی را که ما می دادیم، می آورد روی نقشه و دست ما را گذاشت توی دست بچه های ستاد خراسان. آن ها جلوی کارخانه ی نورد جبهه داشتند و ما در فارسیات بودیم و هرکدام فکر می کردیم دیگری عراقی است! بعد فهمیدیم که حسن باقری در همان اتاق همه چیز را می بیند، درحالی که ما در صحنه ی نبرد و روی زمین نمی دیدیم.»

تنها پس از گذشت سه ماه از جنگ، در تمام محورهای جنوب، از آبادان تا دزفول، نیروهای اطلاعات-عملیات مستقر شدند که کوچک ترین تحرک دشمن را گزارش می کردند؛ به طوری که ستاد عملیات جنوب (گلف) اطلاعات کاملی از دشمن در دست داشت و تمام راه های تدارکاتی، مقرهای فرماندهی و خطوط دشمن به طور کامل مشخص شد. با این کار، او چشم جبهه ها شد و یکی از ضعف های بزرگ (یعنی نداشتن اطلاعات دقیق از وضعیت دشمن) را برطرف کرد.

رکن دو و بیست دقیقه!

شهید داوود کریمی در این باره به واقعه ای تاریخی اشاره می کند: «امام (ره) فرموده بودند من سوسنگرد را می خواهم. دیدم همه دنبال ما می گردند که به اتاق جنگ برویم. من این قدر به اطلاعات و مجموعه ی داشته های ذهنی او متکی بودم که هفت هشت نفر همراه خودم نبردم. حتی مسئولین اصلی عملیات را هم نبردم. من و حسن باقری به اتاق جنگ رفتیم. در آنجا همه نشسته بودند و آقای خامنه ای نیز تشریف داشتند. من کنار ایشان نشستم. شهید چمران، آقای غرضی، تیمسار فلاحتی، ظهیرنژاد، سرهنگ قاسمی و تمام فرماندهان آنجا جمع شده بودند. آقای ظهیرنژاد ده دقیقه ای وسط اتاق قدم می زد و در فکر بود. همه منتظر تصمیم گیری ایشان بودیم. یک دفعه با صدای بلند فریاد زد: رکن دو! سرهنگی داخل آمد و احترام نظامی گذاشت. گفت برو پای نقشه، وضعیت دشمن را برای ما بگو. ایشان رفت و بیشتر از این طرف [جبهه ی خودی] می گفت. هرچه آقای ظهیرنژاد می گفت برو جلوتر، او نمی رفت! [درباره ی وضعیت خطوط مقابل و نیروهای دشمن]. سرانجام آقای ظهیرنژاد عصبانی شد و گفت برو بنشین. در این لحظه، فریاد زدم: رکن دو و بیست دقیقه! حسن باقری گفت: بله حاجی. گفتم برو پای نقشه. جوان بیست بیست ودوساله ای پای نقشه رفت. با آن جوّی که در آن جلسه بود (که تمامی سران نظامی کشور، نماینده ی امام، شهید چمران و... بودند)، فردی در این سن، باید اتکابه نفس و روحیه داشته و به اندوخته های ذهنی و اطلاعاتی خود متکی باشد. وی یکی یکی محورها را توضیح داد، سریع از نیروهای خودمان گذشت و به سراغ عراقی ها رفت. در مورد راهکارها گفت که کی و از کجا می توان چه کارهایی انجام داد. تمامی این ها را به خوبی توضیح داد. اصلاً جوّ جلسه کلاً عوض شد. باید می دیدید که مسئولان چطور خوشحال شدند. حسن تمامی توضیحات و اطلاعات را که داد، قرار شد عملیات آغاز شود.»

درحالی که او در حال تشکیل یکی از قوی ترین و کارآمدترین واحدهای نظامی در جنگ بود، ارتش ایران در سرتاسر جبهه ها با ارتش دشمن دست و پنجه نرم می کرد. ارتش چهار عملیات بزرگ را طراحی و اجرا کرد که توانست قدمی پیش رود. شکست در این چهار عملیات، موجب یأس و ناامیدی فرماندهان نظامی شد. در چنین روزهایی، حسن باقری نوع جدیدی از جنگیدن را پیشنهاد کرد: «این جنگ فرصت های طلایی بسیاری برای رشد استعدادها به ما داده است. نیروهای ما با توجه به بُعد انقلابی که دارند و چشم و گوش بسته تابع قانون های از خارج آمده نیستند، می توانند از قالب های پیش ساخته خارج شوند و با فکر سازنده ی خویش روش هایی ابداع کنند که دشمن نخواهد توانست به سادگی با این نیروها به دفاع برخیزد.» (دست نوشته ها)

سه خصوصیت منحصر به فرد حسن باقری

حسن باقری یکی از فرماندهانی بود که در پی تحول در شیوه ی نبرد بودند و توانستند آن را گام به گام به مرحله ی اجرا درآوردند. حاج قاسم سلیمانی درباره ی وی چنین گفته است: «حسن واقعاً یک رهبر بود. تعبیرم این است که او بهشتی جنگ بود؛ یعنی همان نقشی که مرحوم بهشتی برای انقلاب و امام داشت، حسن باقری همان نقش را برای جنگ و جبهه داشت. قطعاً همه ی فرماندهان قدیمی جنگ نظرشان این است که اگر حسن زنده می ماند، در وضعیت جنگ قطعاً تأثیر داشت. او پرورش دهنده ی همه ی ما بود.»

پس از تفحص در گفتارها، مشاهده می شود فرماندهانی که با وی در ارتباط بوده اند، از سه منظر سلوک فردی، فرماندهی بر نیروها و قدرت تفکر نظامی، او را ستایش کرده اند:

۱. او فرماندهی در میدان جنگ را با تعهد و اعتقاد دینی در هم آمیخت و توانست یکی از فرماندهان صاحب سبک در نبردها باشد. با توجه به پیشینه ای که در قسمت های بعدی به آن اشاره می شود، او خودسازی انقلابی را از سال های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی آغاز کرد. این خودسازی و تربیت درونی، موجب شد تا بتواند از تزکیه ی روح در ارائه ی شیوه های الهی در فرماندهی بهره جوید. او براساس آموزه های دینی که انقلاب اسلامی ایران آن را متبلور ساخت، فرماندهی کرد. این نوع فرماندهی موجب شد که حرکات و راه وروش خود را با مبانی دینی هماهنگ کند.

۲. قدرت تفکر و طراحی و ارائه شیوه های نو در نبرد و همچنین قدرت تجزیه و تحلیل قوای خودی و دشمن، از مشخصه های او برشمرده شده است. شهید مهدی زین الدین در این باره چنین گفته است: «از جهت قدرت فکری، قدرتی داشت که می توانست همه ی مسائل را تجزیه و تحلیل و برای آن ها برنامه ریزی کند که در توان کسی نبود. این ذهن خلاق و روشن او بود که خیلی از طرح های جدیدی را که به فکر دیگران نمی رسید، مطرح می کرد.»

حسن باقری از کسانی بود که با قدرت بالا در تجزیه و تحلیل، شیوه ی نبرد را براساس واقعیات پیش رو تعیین می کرد؛ آن چنان که سه ماه پس از آغاز جنگ و در اوج ناامیدی فرماندهان نظامی نوشت: «باید به خود جرئت داد که این نوع جنگیدن به درد نمی خورد و لازم است که استراتژی این جنگ عوض شود.» (دست نوشته ها) شیوه های نوین جنگی که براساس مقدرات و با حضور داوطلبان جنگی پی ریزی شد، توانست روند جنگ را از حالت رکود خارج کند و عملیات پیروزمند بعدی براساس این شیوه ها طراحی و اجرا شد. او از ارکان تغییر شیوه ی نبرد با دشمن بود.

۳. در بررسی و شناخت فرماندهان جنگ هشت ساله، عمدتاً به دو گروه برمی خوریم. یک گروه در صحنه های ستادی و طراحی نبرد هنرنمایی کرده اند. این گروه در قرارگاه ها حضور داشتند و کمتر در میان مردم عادی شناخته شده اند. به همین دلیل، با اینکه در دوران پس از جنگ نام فرماندهان شهید بسیار برده شده، اما نام این گروه کمتر به میان آمده است. از سوی دیگر، عده ای در صحنه ی نبرد توان رهبری نمایانی داشتند. این فرماندهان، به خاطر اینکه با نیروهای مردمی ارتباط زیادی داشتند و همچنین به دلیل شجاعت، صمیمیت با نیروهای تحت امر، برخورداری از روحیه ی دینی و مردمی و قابلیت های فرماندهی در صحنه ی جنگ، شناخته شده هستند.

قیافه و اندام لاغر او چنان بود که در نگاه اول، کسی تصور نمی کرد بتواند در صحنه ی جنگ قاطعانه فرمان براند، اما نشان داد که در کشاکش نبرد، صریح ترین و قاطعانه ترین تصمیم ها را گرفته که حتی برای نزدیک ترین کسان او نیز غیرمنتظره بوده است؛ به طوری که سردار محمد باقری روایت می کند: «در مرحله ی دوم عملیات رمضان، برای یکی از گردان های عمل کننده، حادثه ای پیش آمد. آن گردان در محاصره ی دشمن قرار گرفته بود. در قرارگاه نصر، حسن بی سیم رده ی گردان را هم گوش می کرد. احساس کرد یکی از گردان ها زیادی پیش رفته و ممکن است به محاصره بیفتد. به فرمانده ی یگانش تذکر داد.

همین طور هم شد و گردان به محاصره افتاد. شروع کرد به صحبت با فرمانده ی تیپ و پرسید: الآن کجا هستی؟ گفت که در مقر تیپ هستیم. گفت: باید بروی از موانع عبور کنی، وارد صحنه ی نبرد شوی و این گردان را از محاصره نجات دهی و تا خودت نروی، این اتفاق نمی افتد. این گردان متوجه نیست و اگر بگویی در محاصره است، ممکن است دستپاچه شود و وضع را خراب تر کند. آن فرمانده تیپ استدلال آورد که نیازی نیست من بروم و دارم توپخانه را هماهنگ می کنم، کار دارم و... برای من عجیب بود، به کسی که حداقل دو سال بود شبانه روز در جنگ با هم بودند و همدیگر را خوب می شناختند، حکم کرد: اگر همین الآن از سنگرت راه نیفتی و به سمت خط نروی و این گردان را نجات ندهی، با تو برخورد می کنم. من الآن می آیم آنجا، تو نباید در سنگرت باشی؛ یا می روی در محاصره و به همراه گردان شهید می شوی یا اینکه آن ها را از محاصره نجات می دهی. گردان محاصره شده در آن طرف و فرمانده ی تیپ زنده و سالم در این طرف، برای من قابل پذیرش نیست. آن چنان برخورد کرد که در سنگر فرماندهی قرارگاه نصر، همه رنگشان پرید.»

حسن باقری کم در جنگ هشت ساله حضور داشت، اما خوب زیست. فرزند زمانه ی خود بود و گویی همه ی آرمان های انقلاب دست به دست هم داده بودند تا چنین نمونه هایی به نمایش درآیند.

نگارنده: احمد دهقان، نویسنده و پژوهشگر دفاع مقدس